

تأملات ابتکاری «دمع السجوم» (وقایع مرتبط با شهادت سیدالشهداء علیه السلام)

محمد علی اردستانی*

چکیده

واقعه کربلا و قیام سرخ سیدالشهداء علیه السلام یکی از مهم ترین و تأثیرگذارترین رویدادهای تاریخ اسلام به ویژه تاریخ پرفرازونشیب شیعه است که هم از نظر تاریخی و هم از نظر اعتقادی و فرهنگی از اهمیت فراوانی نزد شیعیان برخوردار است؛ به گونه ای که بخش عظیمی از ادبیات شفاهی و مکتوب شیعی را به خود اختصاص داده و حتی شاعران و نویسندگان شیعه و سنی و نیز غیرمسلمانان آزاداندیش در سراسر جهان، در این موضوع قلم فرسایی کرده اند.

یکی از بزرگان و علمای شیعه که درباره قیام خونین امام حسین علیه السلام و حادثه عظیم کربلا نوشته اند، محدث نامدار و دانشمند فرزانه، حاج شیخ عباس قمی است و اثر گران سنگش نفس المهموم از آثار ارزنده در این زمینه و دربردارنده روایات صحیح و مطالب نقل شده از کتاب های تاریخی شیعه و سنی است. این کتاب ارزشمند را حکیم شهیر، ابوالحسن شعرانی ترجمه کرده و نام دمع السجوم را بر آن نهاده است. شعرانی افزون بر ترجمه کتاب، پژوهش ها و تأملات ابتکاری گوناگون لغوی، تاریخی، اعتقادی، درایی، رجالی و تراجم ارائه کرده است.

این نوشتار ضمن معرفی کتاب یادشده، تحقیقات و تأملات ابتکاری علامه شعرانی در مسائل مربوط به شهادت سیدالشهداء علیه السلام را بازنمایی کرده است.

واژگان کلیدی: سیدالشهداء علیه السلام، نفس المهموم، دمع السجوم، محدث قمی، علامه شعرانی.

*. استادیار گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

پیشگفتار

زنده نگاه داشتن حماسهٔ حسینی علیه السلام و بیان مصائبی که بر آن حضرت و اهل بیت او: وارد شده و عزاداری برای آنان، از شعائر امامت، و ملحق به اصول دین است. در این راستا مورخان و مقتل نویسان زیادی به نوشتن مقاتل گوناگونی اقدام کرده‌اند که از نظر اعتبار در یک سطح نیستند. یکی از مقاتل معتبر، کتاب **نفس المهموم** محدث خبیر، حاج شیخ عباس قمی رحمته الله است که کتابی جامع و موجز است و در بر دارندهٔ بیشتر روایات صحیح و مطالبی است که از تواریخ معتبر از عامه و خاصه نقل شده است. علامهٔ شعرانی رحمته الله چنان که خود می‌فرماید، به جهت توسل و خدمت به اولیای دین برای زاد و توشهٔ آخرت، این کتاب را ترجمه کرده است: سالیان دراز شب بیدار، و روز در تکرار، همیشه ملازم دفاتر و کراریس، و پیوسته مرافق اقلام و قراطیس، ناگهان سروش غیب در گوش این ندا داد که علم برای معرفت است، و معرفت بذر عمل و طاعت، و طاعت بی‌اخلاص نشود، و این همه میسر نگردد مگر به توفیق خدا و توسل به اولیا، مشغولی تا چند؟

علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی

شتاب باید کرد و معاد را زادی فراهم ساخت. زود برخیز که آفتاب بر آمد و کاروان رفت. تا بقیتی باقی است و نیرو تمام از دست نشده، توسلی جوی و خدمتی تقدیم کن. پس کتاب **نفس المهموم**، تألیف العالم التحریر المحدث الخبیر مفخر عصرنا و قدوهٔ دهرنا الحاج شیخ عباس قمی - قدس سره العزیز - را دیدم در مقتل سیدنا و مولانا ابی عبدالله الحسین علیه السلام - رزقنا الله شفاعته - کتابی جامع و موجز و مشتمل بر اکثر روایات صحیح و منقولات تواریخ معتبره از عامه و خاصه؛ چنان که مانند آن تا کنون نوشته نشده است، و گویا در حق او گفته‌اند: «**کَمْ تَرَکَ الْأَوَّلُ لِلْآخِرِ**». اما به زبان عرب است و همه کس از آن بهره نگیرد. گفتم همان کتاب را به فارسی ساده نقل کنم؛ چنان که در عبارت پارسی، معنای هر کلمه از کلمات عربی گنج‌نایده شود و

سلاست و فصاحت در زبان پارسی محفوظ ماند؛ اگر چه جمع این دو امر بسی دشوار است» (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲).

ایشان در کنار ترجمه آن کتاب، پژوهش‌ها و تأملات ابتکاری گوناگونی از جهت لغوی، تاریخی، اعتقادی، درایی، رجالی، تراجم و... ارائه کرده است. در این نوشتار، تحقیقات و تأملات ابتکاری ایشان در مسائل مربوط به وقایع شهادت سید الشهداء علیه السلام آشکار سازی شده است. آنچه در این نوشتار ارائه گردیده، از این قرار است:

یک- تحقیق دربارهٔ سرخی آسمان بر اثر خون سید الشهداء علیه السلام. به نظر علامه شعرانی، مراد از سُرخِی آسمان که بر اثر پاشیدن خون سید الشهداء علیه السلام پدید آمد، سُرخِی غیر شفق مشرق و مغرب است. ایشان در مورد کسوفاتی که مانند کسوف خورشید بر اثر کشته شدن سیدالشهداء علیه السلام، در غیر وقت معین اتفاق می‌افتد، به نقل سخن فلاماریون منجم می‌پردازد که امثال این کسوفات در غیر وقت مشخص، که روایات مؤتَّق و وقوع آن را ثابت کند، نه بواسطهٔ حائل شدن جرم ماه است؛ چنان که در کسوفات عادی چنین است؛ بلکه به سبب کرات دیگری است که مقادیر و کیفیات حرکات آنها بر ما معلوم نیست، و در زیجات ثبت نشده است.

دو- تحقیق دربارهٔ نوحه و زاری کردن جنّ در شهادت سیدالشهداء علیه السلام و شعر عربی گفتن آنها و شنیدن صدای آنها، و تجسّم و تمثّل موجودات غیبی و مجردات در نظر بعض مردم. بر اساس بیان ایشان، از اینکه جنیان نوحه کنند و گروهی از مردم، اشعار آنان را بشنوند، عجب نباید داشت؛ زیرا وجود جنّ به نصّ قرآن ثابت است، و در علم حکمت نیز تجسّم و تمثّل موجودات غیبی و مجردات در نظر بعض مردم در پاره‌ای اوقات مُبرهن گردیده و هم به تجربه رسیده است، و نیز در همه طوائف و لغات، لفظی برای دلالت کردن بر جنّ هست؛ پس لابد چیزی دیده‌اند و محتاج به تعبیر آن شده‌اند و کلمه‌ای برای آن وضع کرده‌اند. اگر ندیده بودند، برای آن لفظی نبود.

سه- تحقیق دربارهٔ ویرانه‌نشینی بوم در شهادت سید الشهداء علیه السلام.

چهار- تحقیق درباره ورود رأس مبارک سید الشهداء علیه السلام به شام. به نظر علامه شعرانی طریقه جمع روایات این است که سر مطهر آن حضرت را زود فرستادند، و اول صفر به شام رسید، و اهل بیت: و همچنین سایر سرهای مطهر را پس از آن با هم فرستادند، یا اول سرها را، و پس از آن اهل بیت را فرستادند، و نزدیک دمشق باز سرها را بیرون فرستادند و با اهل بیت وارد کردند.

پنج- تحقیق درباره مدفن رأس مطهر سید الشهداء علیه السلام.

شش- تحقیق درباره زیارت قبر سیدالشهداء علیه السلام در اربعین. بر اساس نظر علامه شعرانی، قول **ناسخ التواریخ** مبنی بر اینکه زیارت امام زین العابدین علیه السلام و اهل بیت قبر سیدالشهداء علیه السلام را در اربعین اتفاق افتاده و ملاقات با جابر بن عبدالله انصاری، هنگام رفتن به شام بوده است، صحیح می نماید؛ اما اینکه اصلاً این واقعه را انکار کنیم، چنان که **لؤلؤ و مرجان** اختیار فرموده است، با وجود این شهرت، بی اندازه بعید است و داعی بر جعل آن نیست.

اکنون به تفصیل تحقیقات و تأملات علامه شعرانی درباره وقایع مرتبط با شهادت سیدالشهداء علیه السلام می پردازیم.

۱. سرخی آسمان و کسوف در شهادت امام علیه السلام

به نظر علامه شعرانی مراد از سرخی آسمان که بر اثر پاشیدن خون سید الشهداء علیه السلام پدید آمد، سرخی غیر شفق مشرق و مغرب است. ایشان در مورد کسوفاتی که، مانند کسوف خورشید بر اثر کشته شدن سیدالشهداء علیه السلام، در غیر وقت معین اتفاق می افتد، به نقل سخن فلاساریون منجم می پردازد که امثال این کسوفات در غیر وقت مشخص که روایات مؤثق وقوع آن را ثابت کند، نه بواسطه حائل شدن جرم ماه است؛ چنان که در کسوفات عادی چنین است؛ بلکه به سبب کرات دیگری است که مقادیر و کیفیات حرکات آنها بر ما معلوم نیست، و در زیجات ثبت نشده است.

در **نفس المهموم** آمده است: «گویند امام حسین علیه السلام ایستاد تا ساعتی از خستگی جنگ بیاساید، و همچنان که ایستاده بود، سنگی بیامد و بر پیشانی او رسید. پس جامه برداشت^۱ که خون را از روی بستر و پاک کند. تیری تیز سه شاخه و زهرآلود بیامد و بر سینه آن حضرت نشست،^۲ و به روایتی بر دل آن حضرت، و فرمود: «بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله»، و سر سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا تو میدانی مردی را می کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست». آن گاه آن تیر را بگرفت و از پشت بیرون آورد و خون مانند ناودان برجست. پس دست بر آن زخم گذاشت؛ چون پُر شد، سوی آسمان پاشید و یک قطره از

۱. در پاورقی آمده است: «ثوب» در عربی و «جامه» در فارسی، هر چیز به ریسمان بافته است، هر چند نبریده و ندوخته و نپوشیده باشد، مرداف با آنکه ما امروز «قماش» گوئیم، و مخصوص جامه تن نیست که پوشیده باشد؛ شاید امام دستمال پارچه برداشت تا خون پاک کند، نه آنکه بند زره بگشاید و دامن پیراهن را بالا آورد و بدنش برهنه شود؛ چون در جنگ این کار معقول نیست و دلیل هم بر آن نداریم، و تیر انداختن دشمن و کارگردن تیر، توقف بر برهنه بودن تن ندارد، و تیر چنان می افکنند که حلقه های زره را می درید و می گذشت، اما همه کس نمی توانست، و امام حسین علیه السلام دستش مشغول پاک کردن پیشانی بود، و نمی توانست سپر جلوی تیر بدارد که تیر آمد.

۲. علامه شعرانی در مورد عاملین زخم های متعدد بر بدن مبارک سید الشهداء علیه السلام و آن زخم کاری که امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید، می فرماید: «در این گونه امور ناچار مردم خلاف کنند؛ چون بسیاری از رجاله بر گرد آن حضرت بودند و زخم بسیار بر پیکر آن حضرت زدند، و در میان این زخم ها، آن زخم کاری که امام حسین علیه السلام را به سعادت شهادت رسانید، باید به حدس و تخمین، معین گردد، و این مردم که از قاتلان شمرده شدند، همه بر گرد آن حضرت بودند و اینکه شمر از همه مشهورتر است، برای آن است که وی سرهنگ فوج پیاده بود و هر کار که افراد فوج کنند، به سرکرده آنها منسوب شود، و از اختلاف علما درباره قاتل آن حضرت معلوم می شود که اطمینان به صحت زیارت معروفه به ناحیه نداشتند؛ چون در آن زیارت، نام شمر صریحاً مذکور است، و اگر اطمینان داشتند به صحت آن، اختلاف نمی کردند» (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۱۹۷).

آن برنگشت، و سُرخی در آسمان دیده نشده بود تا آن‌گاه که امام حسین علیه السلام آن خون را به آسمان پاشید، و بار دوم دست بر آن نهاد و روی و محاسن را بدان آغشته کرد و فرمود: «جَدَّ خویش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین خضاب شده دیدار کنم و گویم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله فلان و فلان مرا کشتند». علامه شعرانی بیان می‌دارد:

مراد از سُرخی آسمان، سُرخی غیر شفق مشرق و مغرب است، و به روایت کامل ابن اَثیر، در آن وقت سُرخی زائد بر عادت در آسمان پدید آمد، چند ماه بود و زائل شد، و این سُرخی شفق که اکنون هست، از پیش در آسمان بود، و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را علامت نماز مغرب قرار داد (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۱۹۱).

در نفس المهموم آمده است:

ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده است که جهان سه روز تاریک شد؛ آن‌گاه سُرخی در آسمان پدید آمد... و ثعلبی روایت کرده است که آسمان بگریست، و گریه آن سُرخی آن است، و غیر او گفت: «کرانه‌های آسمان پس از قتل آن حضرت، شش ماه سرخ شد، و پیوسته پس از آن سُرخی دیده می‌شد». و ابن سیرین گفت: «به ما خبر رسید که این سُرخی که با شفق است، پیش از کشته شدن حسین علیه السلام نبود».

علامه شعرانی بیان می‌دارد:

قول ابن سیرین حجت نیست و آن را از معصوم نقل نکرده است، و سُرخی شفق را پیغمبر صلی الله علیه و آله بی‌خلاف، علامت وقت مغرب قرار داد، و این سُرخی که هنگام قتل سیدالشهداء علیه السلام پدید آمد، سُرخی فوق عادت بود؛ چنان‌که سابقاً بگذشت. و ابن سعدان

۱. در نفس المهموم نقل شده است: «در کامل ابن اَثیر و غیر آن است که دو سه ماه مردم هنگام برآمدن آفتاب، دیوارها را گویی خون‌آلود می‌دیدند». علامه شعرانی می‌گوید: «این حکایت مؤید آن سخن است که پیش از این گفتیم سُرخی آسمان که پس از کشتن آن حضرت پدیدار گشت، غیر سُرخی شفق است که پیش از کشته شدن آن حضرت هم بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را علامت مغرب قرار داد» (همان، ص ۲۳۲).

گفت: «این سرخی در آسمان پیش از قتل آن حضرت دیده نشد». ابن جوزی گفت: «و حکمت ظهور این سرخی آن است که ما چون خشم گیریم، سرخی در رخسار ما پدیدار گردد، و خداوند از جسمیت مبراست؛ پس غضب خود را از قتل امام حسین علیه السلام، برای اظهار بزرگی جنایت، به سرخی افق نمود» (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۸۷).

از شیخ طوسی از شیخ مفید از احمد بن ولید از پدرش از صفار از ابن عیسی از ابن ابی فاخته روایت شده است که گفت:

من و ابوسلمه سراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار نزد ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام بودیم.... امام صادق علیه السلام فرمود: «أبا عبدالله الحسین علیه السلام چون کشته شد، آسمان‌های هفت گانه و زمین‌ها و آنچه در آسمان و زمین و بین آنها بود، و هر کسی که در بهشت و دوزخ است، و هر موجودی که دیده می‌شود یا دیده نمی‌شود، بر او گریه کردند؛ مگر سه چیز که گریه نکردند». گفتم: «فدای تو شوم، آن سه چیز که نگریستند چیستند؟» فرمود: «بصره و دمشق و آل حکم بن ابی العاص».

علامه شعرانی بیان می‌دارد: «از نسبت گریه به جمادات نباید عجب داشت، هر چند بعضی مردم سست عقیده از جهالت بر این گونه امور طنز می‌زنند».

شیخ طوسی رحمته الله در تفسیر آیه: «فما بکت علیهم السماء و الأرض و ما كانوا منظرین» در سوره دخان، از تفسیر تبیان گوید:

در گریه آسمان و زمین سه قول است:

اول آنکه مراد از آسمان و زمین، اهل آسمان و زمین است؛ یعنی اهل آسمان و زمین گریه کنند یا نکنند؛

دوم آنکه اگر آسمان و زمین بر کسی می‌گریستند، بر ایشان نمی‌گریستند، و عرب چون خواهد مرگ کسی را بزرگ شمارد، گوید آفتاب در مرگ او تاریک شد و ماه بگرفت و آسمان و زمین بر مرگ او گریه کردند؛

سوم آنکه بر ایشان نگریست آنچه بر مؤمن می‌گیرید، و آن جای نماز و مکان بالارفتن عمل صالح اوست، کنایه از اینکه عمل صالح نداشتند و مؤمنان عمل صالح دارند. وسدی گفت: «چون حسین علیه السلام کشته شد، آسمان بر او گریست، و گریه او سرخی اطراف آن است».

علامه شعرانی بیان می‌دارد:

این معانی که شیخ رحمته الله از کلام عرب نقل کرده است، در فارسی نیز استعمال کنند؛ چنان که جایی را نام برند و اهل آنجای را خواهند؛ مثلاً گویند شهر بشوریدند، یعنی اهلهش بشوریدند، و فلان کشور فقیر است، یعنی اهلهش فقیرند، و نیز در مقام تعظیم مصیبت گویند: «آسمان و زمین و در و دیوار گریه می‌کردند»، و اینکه در وجه سوم گفت مُصَلّی بر او گریه نمی‌کند یا مُصَلّی و جای نماز بر مؤمن گریه می‌کند، در فارسی نظیر دارد؛ وقتی عالمی از دنیا برود، گویند: «محراب و منبر بر او گریه می‌کردند»، و اگر تازه‌دامادی در گذرد، گویند: «حجله بر او می‌گریست»، و اگر بزرگی از دنیا رود، نظیر آن چیزی گویند (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۸۱).

در نفس المهموم آمده است:

در «صواعق» ابن حجر است، گفت: «و از آیاتی که روز قتل آن امام ظاهر شد، این است که آسمان تاریک گردید و ستارگان دیده شدند، و هیچ سنگی را برنداشتند مگر زیر آن خون سرخ تازه بود»، و هم گفت: «آسمان سرخ گردید و آفتاب بگرفت؛ چنان که ستارگان در روز پدیدار آمدند و مردم پنداشتند قیامت آمد، و شام، هیچ سنگ از زمین بر نداشتند، مگر زیر آن خون سرخ تازه دیدند».

علامه شعرانی بیان می‌دارد:

بر حسب قواعد نجومی، در دهم ماه، خورشید نگیرد، و چون در روایت نصاری نظیر این کسوف برای حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - نیز آمده است، و منجمین اروپا بر حسب زیجات خود حساب کردند، وقوع کسوف را در آن وقت

محمّل ندیدند، یکی از ایشان از اهل نجوم موسوم به فلاماریون کتابی عظیم‌الحجم در این علم تصنیف کرده است و این مسئله را متعرض گردیده است و گوید: «أمثال این کسوفات در غیر وقت مشخص که روایات مؤثّق وقوع آن را ثابت کند، نه به واسطه حائل شدن جرم ماه است؛ چنان که در کسوفات عادی؛ بلکه به سبب کرات دیگری است مانند ذوات الأذنانب که مقادیر و کیفیات حرکات آنها بر ما معلوم نیست و در زیجات ثبت نشده است (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۱۸۹).

علامه شعرانی بیان می‌دارد:

در احادیث اهل سنت آمده است که آفتاب، روز وفات ابراهیم، فرزند رسول خدا ﷺ بگرفت و مردم گفتند: «گرفتن آفتاب برای موت ابراهیم و مصیبت رسول ﷺ بود».^۱ پیغمبر فرمود: «خورشید و ماه دو آیت از آیات خداوند عزّوجلّ می‌باشند؛ نه برای مردن کسی منکسف می‌گردند و نه برای زنده بودن کسی، و چون آنها را گرفته دیدید، خدای را بخوانید. و نماز گزارید تا گشوده شود».

ایشان به تحلیل و بررسی قول به وفات ابراهیم در دهم ربیع الأول پرداخته و می‌گوید:

اما وفات ابراهیم در روز دهم ربیع الأول مسلم نیست. شاید روز دیگر بود که کسوف آفتاب در آن معتاد باشد، و پیش از این مؤلف از سیوطی در عَقُود الجِمان نقل کرد که این حدیث ردّ منجمین است (ر.ک: شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۸۷)، و لکن قول صحیح آن است که شیخ انصاری رحمته الله از سید مرتضی و شیخ کراجکی نقل کرده است که کسوف و خسوف و اقتران کواکب و امثال آنها بر اصول صحیح و قواعد

۱. از شیخ شهید نقل شده است که ایشان در ذکری روایت کرده است که علی‌المشهور خورشید روز عاشورا منکسف شد، وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید؛ چنان که ستارگان میان روز هویدا گشتند، و این را بی‌هقی و غیر او روایت کرده‌اند، و پیش از این گفتیم که ابراهیم، فرزند پیغمبر، چون از دنیا رفت، آفتاب بگرفت، و زبیر بن بکّار در کتاب أنساب روایت کرده است که وفات ابراهیم در دهم ربیع الأول بود، و اصحاب ما روایت کردند که از علائم ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه کسوف شمس در نصف اول ماه رمضان است. (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۸۷).

محکمه مبتنی است، و منجمین در آنها خطا نمی کنند و دائماً به حقیقت می رسند؛ برخلاف احکام و تأثیر کواکب در خیر و شر.

به نظر علامه شعرانی طعن سیوطی و امثال وی بر منجمین از جهل است یا تجاهل، و حساب کسوف و خسوف، مانند حساب بهار و پاییز و ایام هفته است، و همچنان که نمی توان گفت ماه نو در شب بیست و هفتم رؤیت شد، همچنین نمی توان گفت در غیر وقت معین، کسوف اتفاق افتاد.

علامه شعرانی در ادامه پس از نقل کلامی از غزالی^۱ می گوید:

ما سابقاً گفتیم امثال این کسوفات در غیر وقت، اگر به سند صحیح ثابت شود، برای حائل

۱. بر اساس نقل علامه شعرانی، غزالی در مقدمه کتاب تهافت الفلاسفه گوید: «قسم دوم از مطالب فلاسفه اموری است که مخالف با هیچ اصلی از اصول دین نیست و مؤمن به انبیا ناچار نیست انکار آن کند؛ مثل اینکه گویند خسوف ماه برای آن است که زمین میان ماه و خورشید فاصله می شود و ماه چون از خورشید نور می گیرد، وقتی در سایه زمین افتاد، نور خورشید بر آن نمی تابد، و مثل اینکه گویند در کسوف آفتاب، جرم ماه میان چشم بیننده و آفتاب حایل می گردد و...، و ما در صدد باطل کردن اینها نیستیم؛ چون غرض به آن تعلق نمی گیرد، و هر کس پندارد باطل کردن این مقالات خدمت به دین است، به دین جنایت کرده است و آن را سست گردانیده؛ چون براهین هندسی و حسابی بر این مسائل قائم است، و شکّی در آن نگذاشته، و هر کس از این علوم آگاه باشد و ادله آن را بداند - چنان که از پیش خبر دهد در فلان روز و فلان ساعت کسوف می شود و مدت آن تا انجلا چه اندازه است - اگر به او گویند این بر خلاف شرع است، در علم خود شک نمی کند؛ بلکه در شرع شک می کند، و اینها که از غیر طریق صحیح یاری شرع می کنند، زیانشان بر شرع بیش از آنهاست که ردّ شرع می کنند؛ چنان که گفته اند: «عدوٌّ عاقلٌ خیرٌ من صدیق جاهلٍ»؛ «یعنی دشمن دانا به از نادان دوست»، تا اینکه گوید: «بزرگترین اعتراض ملاحظه بر دین وقتی است که کسی برای یاری شرع صریحاً یکی از این قبیل امور را بر خلاف شرع داند، بهانه به دست آورند و گویند: اگر شرط دینداری معتقد شدن به اینهاست، پس نباید دیندار بود، و مقصود ما این است که عالم به هر شکل باشد، فعل خداست. (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۸۸).

شدن اجرام دیگر جوئی نادرالوقوع نظیر ذوات الأذئاب و أحجار سماوی می باشد.

علامه شعرانی در نهایت در تحقیقی متناسب با بحث لغوی می فرماید:

در لغت مانعی نمی بینیم که بر عَجّه های سخت که گاهی در عربستان اتفاق می افتد، نیز اطلاق کسوف صحیح باشد، و «عَجّه»، شن های ریز است که چون بر می خیزد، هوا را تاریک می کند؛ چنان که در روز چراغ لازم می شود، و چون می نشیند یا باران بر آن می بارد، همه چیز را آلوده می کند، و مطالب بسیار در زبان اهل شرع است که نباید حمل بر اصطلاح خاص اصحاب فنون کرد؛ چنان که گویند: «مکه در مرکز زمین یا مرکز عالم است»، و از زمین، کره زمین نخواهند؛ بلکه ربع مسکون و برّ قدیم خواهند، و مکه در وسط ربع مسکون است؛ چنان که دوری آن از مشرق اقصی و آخر چین یا مغرب اقصی و بلاد مراکش تقریباً مساوی است، و نیز از پانزده درجه عرض جنوبی و ۵۵ درجه عرض شمالی تا مکه مساوی یکدیگر است، و زمین در زبان همه اشخاص، به معنای کره زمین نیست؛ چنان که مردی گوید: «زمین خود را فروختم»، قطعه را خواهد نه کره را، و نیز در قرآن است که ذوالقرنین خورشید را دید در چشمه گل آلوده غروب می کند. این غروب به اصطلاح نجوم نیست؛ بلکه چنان است که مسافر دریا گوید: «دیدم آفتاب را از آب بیرون می آمد و در آب فرو می رفت»، و گاه باشد که این مسافر خود عالم به جغرافیا و نجوم بود، باز این گونه سخن گوید (ر.ک: شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۸۷ - ۲۸۹).

۲. نوحه و زاری کردن جنّ در شهادت امام علی

علامه شعرانی تحقیقی دارند در مورد نوحه و زاری کردن جنّ در شهادت سیدالشهداء علی

- ایشان می فرماید: این معنی را واضح تر در تفسیر منسوب به خواجه عبدالله انصاری در چند جا دیدم، و از آن تفسیر اجزائی نزد من است، و تفسیری است به فارسی فصیح سخت نیکو بر وفق مذاق اهل شرع، و آیات را در سه نوبت تفسیر کرده است: نوبت اول ترجمه فارسی، و نوبت دوم مبسوط و کامل و سهل، و نوبت سوم اندکی دقیق تر و علمی برای خواص.

و شعر عربی گفتن آنها و شنیدن صدای آنها، و تجسّم و تمثّل موجودات غیبی و مجردات در نظر بعض مردم. بر اساس بیان ایشان، از نوحه کردن جنّ و شنیدن گروهی از مردم اشعار آنان را، عجب نباید داشت؛ زیرا که وجود جنّ به نصّ قرآن ثابت است، و در علم حکمت نیز تجسّم و تمثّل موجودات غیبی و مجردات در نظر بعض مردم در پاره‌ای اوقات مُبرهن گردیده است، و هم به تجربه رسیده است و نیز در همه طوائف و لغات، لفظی برای دلالت کردن بر جنّ هست؛ لابد چیزی دیدند و محتاج به تعبیر آن شدند و کلمه برای آن وضع کردند، و اگر ندیده بودند، برای آن لفظی نبود؛ مثل آنکه ما تلگراف را ندیده بودیم، لفظی هم برای آن نداشتیم، و لیکن بعض مردم مادّی و جاهل گمان می‌کنند هر موجودی محسوس است و باید هر کسی همه چیز را ببیند، و وجود روح و خداوند متعال و جنّ و عالم قبر و برزخ و امثال آن را انکار می‌کنند، و اگر خواب دیدن شایع نبود، آن را هم منکر می‌شدند، و می‌گفتند ممکن نیست یک نفر چیزی ببیند و دیگران نبینند.

اما حکیمان جائز شمارند که موجود مجرد که عادتاً دیده نمی‌شود، گاهی برای بعض مردم مُتمثّل گردد؛ هر چند دیگران نبینند، و فرشتگان برای انبیا همچنین مُتمثّل می‌شدند، آنها را می‌دیدند و سخنشان را می‌شنیدند و دیگران هیچ نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند؛ با اینکه در کنار پیغمبران نشسته بودند، و ما نمی‌گوییم همه قصه‌ها که از جن نقل می‌کنند، صحیح است، و نمی‌گوییم همه باطل است، و حکایات از جن نیز مانند حکایات از انس، دروغ و مجعول دارد و صحیح هم دارد، و اگر یک داستان از بزرگان و سلاطین و علما بر خلاف واقع نقل کردند، مثل آنکه شیخ الرئیس از اصفهان صدای چکش مسکران کاشان می‌شنید، دلیل آن نیست که شیخ الرئیس اصلاً وجود نداشت. همچنین اگر قصه مجعول از جن نقل کنند، دلیل عدم وجود جن نیست؛ اما اینکه جنیان شعر عربی می‌گفتند نیز عجیب نیست؛ زیرا که تمثّل صورت یا صوت غیبی برای هر کسی مطابق فکر و روح اوست. قال الله تعالی: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾ (ر.ک: شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۹۵).

۳. ویرانه نشینی بوم در شهادت امام علیه السلام

به نقل علامه شعرانی، حسین بن علی بن صاعد بربری که متولی قبر امام رضا علیه السلام بود، از پدرش از حضرت رضا علیه السلام روایت کرد:

این جُغد به عهد جَدَم رسول خدا صلی الله علیه و آله در منازل و قصر و سراهای مردم سکنا داشت، و هر گاه مردم طعام می خوردند، می پرید و پیش روی ایشان می نشست، و خوردنی و آشامیدنی برای او می نهادند، می خورد و می آشامید، و باز به جای خود باز می گشت، و چون امام حسین بن علی علیه السلام کشته شد، از آبادی ها گریزان شد و به ویرانه ها و کوه ها و بیابان ها پناه برد، و گفت: «بد امتی هستید شما که پسر پیغمبرتان را کشتید، و من بر جان خویش ایمن نیستم».

علامه شعرانی بیان می دارد:

راوی این حدیث، مجهول، و روایت، ضعیف است، و شواهد بسیار دلالت دارد که بوم پیش از شهادت آن حضرت هم ویرانه نشین بود، و ظاهراً این مرد بربری که خادم قبر امام رضا علیه السلام بوده است، این حدیث را از آن امام نشنیده است، یا حدیث به این کیفیت نبوده؛ مثلاً امام فرمود: «حق دارد جُغد که از این مردم می پرهیزد؛ برای آنکه پسر پیغمبرشان را کشتند» (ر.ک: شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۸۵ - ۲۸۶)

در نفس المهموم از داوود بن فرقد روایت شده است که گفت:

در خانه امام صادق علیه السلام نشسته بودم که کبوتر رابعی دیدم بانگ بسیار می کند. ابا عبدالله علیه السلام دیری سوی من نگریست و فرمود: «ای داوود، می دانی چه می گوید؟» گفتم: «لا والله». فرمود: «بر کشندگان حسین علیه السلام نفرین می کند. از این مرغان در منازل خود نگاه دارید».

علامه شعرانی می فرماید:

مؤلف در حاشیه خود گفته است: در *حیوة الحیوان* گوید: «رابعی، متولد از قمری

و کبوتر است و در آواز خود قرقره دارد و سجعی که قمری و کبوتر ندارند، و این سبب فزونی بهای اوست (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۸۵).

۴. ورود رأسِ مطهرِ امام علیه السلام به شام

به نظر علامه شعرانی طریقهٔ جمع روایات این است که سر مطهر آن حضرت را زود فرستادند، و اول صفر به شام رسید، و اهل بیت: را و همچنین سایر سرهای مطهر را پس از آن با هم فرستادند، یا اول سرها را و پس از آن اهل بیت را فرستادند، و نزدیک دمشق باز سرها را بیرون فرستادند و با اهل بیت وارد کردند. در **نفس المهموم** از سید رضی رحمته الله علیه نقل شده است: آن مردم سر مطهر امام حسین علیه السلام و اسرا را بردند. چون نزدیک دمشق رسیدند، اُم کلثوم نزد شمر، که از فرستادگان بود، آمد و فرمود: «ای شمر، به تو حاجتی دارم». پرسید: «حاجت تو چیست؟» فرمود: «چون ما را به شهر درآوری، از دری بر که نظارگیان اندک باشند، و با آن مردم که همراه تُواند بگوی سرها را از میان کجاوها بیرون برند، و ما را از آنها دورتر دارند، که از بسیاری نگاه کردن رسوا شدیم». اما شمر در جواب آن سؤال، از لجاجت و دشمنی امر کرد سرها را بر نیزه کنند و میان کجاوها آرند، و آنها را با همان حالت از وسط نظاره کنندگان بگذرانند تا به دروازهٔ دمشق^۱ رسیدند، و آنها را بر پله‌های در مسجد جامع بایستایند؛ جایی که اسیران را نگاه می‌داشتند.

علامه شعرانی می‌فرماید:

از عبارت سید رضی رحمته الله علیه چنان معلوم می‌شود که اسرا را با سرهای مطهر با هم به شام بردند و با هم وارد شهر شدند، و همین که از عبارت او مفهوم می‌شود، در ذهن غالب مردم مرکز است. اما از دو روایت معتبر که احتمال ضعف و کذب در آن داده نمی‌شود، معلوم می‌گردد

۱. این دروازه به نام «باب الساعات» خوانده می‌شده است و علامه شعرانی در تفسیر این عنوان، تحقیقی دارند.

که سر مطهر را زودتر فرستادند و اهل بیت را پس از آن: یک روایت آنکه سر مطهر، اول ماه صفر به دمشق رسید. این را ابوریحان بیرونی و دیگر علما روایت کردند، و ابوریحان سخت پای بسته به صحت منقولات خویش و مردی متعمق و دقیق بود، و عقل و عادت مؤید آن است؛ چون عامل و حاکم و سرهنگ سلطان، همیشه برای چاپلوسی و اظهار خدمت خود، خبر مغلوب شدن دشمن و سر او را هر چه زودتر به امیر خود می‌رساند؛ همچنان که وقتی حضرت را شهید کردند، فوراً سر مطهر را با خولی بن یزید به کوفه فرستادند، و بقیه سرها و اسرا را فردای آن روز آوردند. عیب‌الله نیز برای اظهار خدمت به یزید، سر مطهر سیدالشهداء (علیه السلام) را با چابک سواران تندرو، هر چه زودتر به شام فرستاد، و آنها به رسم چاران، اول صفر رسیدند؛ و روایت صحیح و معتبر دیگر درباره اهل بیت بگذشت^۱ که ابن زیاد آنها را در کوفه به زندان کرد و نگاهداشت، و به یزید نامه نوشت و دستوری خواست که آنها را نگهدارد یا روانه مدینه کند، و این قصه را، چنان که گفتیم، عوانه بن حکم نقل کرد که خود مورّخی معتبر بود و کتاب در تاریخ بنی امیه نوشت و بسیار قدیم است، که اگر واقعه طف را خود دریافت، با مردمی که آن واقعه را دریافته بودند معاصر بود، و در عهد او هنوز پیرمردانی که عیب‌الله را دیده و اسرا را مشاهده کرده بودند، حیات داشتند، و روایات دیگر به اعتبار این دو روایت نیست. پس طریقه جمع آن است که سر مطهر آن حضرت را زود فرستادند، و اول صفر به شام رسید، و اهل بیت: را و همچنین سایر سرهای مطهر را پس از آن با هم فرستادند، یا اول سرها را و پس از آن اهل بیت را فرستادند، و نزدیک دمشق باز سرها را بیرون فرستادند و برای نظاره مردم و ترغیب آنها با اهل بیت وارد کردند، والله العالم (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۳۹ - ۲۴۰).

۵. مدفن رأس مطهر امام (علیه السلام)

در نفس المهموم آمده است:

کلام اهل اثر در مدفن رأس شریف، مختلف است؛ گروهی گفتند: «یزید آن را نزد

۱. این روایت در بحث زیارت قبر سیدالشهداء (علیه السلام) در اربعین، در همین نوشتار مطرح شده است.

عمرو بن سعید بن عاص، عامل مدینه فرستاد. عمرو گفت هرگز نمی‌خواستم آن را برای من فرستد. فرمان داد در بقیع نزد قبر مادرش فاطمه علیها السلام دفن کردند، و بعضی گویند: «آن سر در خزانه یزید بود تا منصور بن جمهور به خزانه او در آمد، آن را در سبدهی سرخ‌رنگ یافت و به سیاهی خضاب شده بود. آن را نزدیک باب‌الفردوس دفن کرد»، و بعضی گویند: «سلیمان بن عبد‌الملک مروان آن را در خزانه یزید یافت و در پنج جامهٔ دیبا کفن کرد و با جماعتی از اصحاب خود بر آن نماز گذاردند و دفن کردند».

مشهور میان علمای امامیه آن است که یا با جسد شریف دفن شد و امام علی بن الحسین علیهما السلام آن را باز گردانید، یا نزدیک قبر امیرالمؤمنین علیه السلام دفن شد؛ چنان که در اخبار بسیار وارد است.

علامه شعرانی بیان می‌دارد:

به قول صاحب جواهر، نزدیک قبر امیرالمؤمنین علیه السلام همان مسجد حنّانه است، و مرحوم مجلسی گوید: در «جلاء» احادیث بسیار دلالت می‌کند بر آنکه مردی از شیعیان آن سر مبارک را دزدید و آورد در بالای سر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کرد، و به این سبب در آنجا زیارت آن حضرت سنت است.

علامه شعرانی می‌گوید:

هر چند تفحص کردم در بحار الأنوار و تهذیب و کافی که مجلسی در بحار الأنوار به آنها حواله کرده است، یک حدیث هم نیافتم؛ بلکه روایت تهذیب صریح است در فاصلهٔ بین مدفن رأس شریف و قبر امیرالمؤمنین علیهما السلام. ابن شهر آشوب گفت: سید مرتضی در بعض مسائل خویش گفته است: سر مطهر امام حسین علیه السلام را از شام به کربلا باز گردانیدند و به بدن ملحق کردند، و شیخ طوسی فرماید: زیارت اربعین به همین علت باید کرد.

در تاریخ حبیب السیر گوید: یزید بن معاویه سرهای شهدا را به امام علی بن الحسین علیهما السلام

تسلیم کرد، و آن حضرت، آن سرها را روز بیستم صفر به بدن‌های طاهر باز گردانید، آن‌گاه به مدینه طیبه توجه فرمود، و گوید: اصح روایات در مدفن سر مکرّم این است. علامه شعرانی اختیار این قول را عجیب می‌داند؛ چون به نظر ایشان، رسیدن اهل بیت: به کربلا در روز بیستم، با مسافتی که میان کوفه و شام است و مدتی که در شام ماندند، عادتاً محال است.

بر پایه نقل علامه شعرانی، سبط در تذکره پنج قول نقل کرده است: یکی آنکه در کربلا با بدن مطهر دفن شد؛ دوم در مدینه نزدیک قبر مادرش؛ سوم به دمشق؛ چهارم به مسجد الرّقه؛ پنجم در قاهره، و گفت: اشتهر آن است که با اسرا به مدینه باز گردانیدند. آن‌گاه از آنجا به کربلا فرستادند و با بدن دفن شد، تا آنکه گوید: «بالجمله سر یا بدن مطهر هر جا که باشد او خود در دل‌ها و ضمائر جای دارد». علامه شعرانی می‌گوید: «خلفای فاطمی سری از شام به قاهره بردند، و برای سیاست مُلک و توجّه دادن مردم به قاهره، آواز در انداختند که سر حسین علیه السلام را آوردیم». به نظر ایشان به قول پنجم اعتباری نیست (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۷۰).

علامه شعرانی به مناسبت اینکه طبق برخی اقوال، به دفن رأس مبارک سید الشهداء علیه السلام در بقیع نزد قبر مادرش فاطمه علیه السلام دادند، تحقیق ارزشمندی در رابطه با مدفن حضرت زهرا علیه السلام ارائه کرده است که ذکر آن بسیار مفید است. بر اساس بیان ایشان، قول صحیح در مدفن حضرت سیده النساء علیه السلام آن است که در خانه خود بوده، و این قول شیخ صدوق علیه السلام است در فقیه، و کلینی در کافی، و شیخ طوسی در تهذیب گوید:

آن کس که گفت فاطمه علیه السلام در بقیع مدفون شد، از صواب دور است، و قول آنکه گوید در روضه مطهره دفن شد و آنکه گوید در خانه خود، قولشان به هم نزدیک است. علامه شعرانی بیان می‌دارد:

مقصود شیخ طوسی علیه السلام این است که چون خانه فاطمه علیه السلام ملاصق آن جزء مسجد است که روضه گویند، و البته در آن وقت در جای در، دیوار و شباکی فاصله نبود، اطلاق

روضه بر خانه مبارک آن حضرت به علاقه مجاورت ممکن است، و آنکه گفت در روضه مدفون است، مقصودش همان خانه است؛ چون اگر فاطمه زهرا علیها السلام در روضه مدفون باشد، در غیر خانه خود، باید او را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله که از زمان آن حضرت تاکنون پیوسته مجمع خلائق بود، دفن کرده باشند، و این با تستر قبر که مقصود اهل بیت بود، مناسب نیست، و چون در آن عهد، دفن کردن در خانه معهود بود، هیچ علت ندارد بگوئیم با آن قصد تستر که داشتند، حضرت زهرا علیها السلام را از خانه بیرون برند و در مسجد یا در بقیع دفن کنند. پس در صحت قول مشایخ ثلاثه، تردید نباید کرد، و اکنون قبر مطهر آن حضرت در ضریح پیغمبر صلی الله علیه و آله و پشت سر آن حضرت است، و خانه حضرت زهرا علیها السلام ملاصق خانه عایشه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا دفن شد (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۶۹).

۶. زیارت قبر امام علیه السلام در اربعین

بر اساس نظر علامه شعرانی، اینکه در **ناسخ التواریخ** آمده است زیارت امام زین العابدین علیه السلام و اهل بیت قبر سیدالشهداء علیه السلام را در اربعین، و ملاقات با جابر بن عبدالله انصاری، هنگام رفتن به شام بوده است، صحیح می نماید. اما اینکه اصلاً این واقعه را انکار کنیم، چنان که **لؤلؤ و مرجان** اختیار فرموده است، با وجود این شهرت، بی اندازه بعید است و داعی بر جعل آن نیست، و سید در **ملهوف** و ابن نما نقل کرده اند، و اگر گوئیم بعضی روات در این خصوص که زیارت اربعین وقت رفتن بود یا برگشتن، سهو کرده اند، آسان تر می نماید، تا اینکه بگوئیم اصل واقعه مجهول است، و اخباری که به نظر بعید می آید و آثار ضعف در آن مشاهده می شود، غالباً بی اصل و مجعول نیست؛ بلکه در بعض خصوصیات و جزئیات آن سهو و تصرفی شده است (ر.ک: شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۳۰).

علامه شعرانی در موضعی دیگر نیز به این مطلب اشاره می کند و در نهایت بیان می دارد: به روایتی که شیخ طوسی رحمته الله علیه در **تهذیب** روایت کرد، زیارت اربعین را مانند جهر

بسم الله الرحمن الرحيم شعار شیعه شمرده است، و نقل شعائر در اعتبار مانند متواتر است؛ چون نمی توان در شعائر أهل مذاهب دروغ نقل کرد، و زیارت اربعین از قدیم در زمان ائمه: شعار شیعه بود، و به ظن غالب از زمان زیارت امام زین العابدین: این شعار در میان شیعهٔ عراق ماند (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۷۰).

در نفس المهوم از طبری از هشام بن عوانه بن حکم کلبی روایتی نقل کرده است: چون امام حسین علیه السلام کشته شد و بار و بنه و اسیران را به کوفه نزد عبیدالله آوردند، و اهل بیت: در زندان بودند، ناگاه سنگی بیفتاد در زندان و بر آن نامه بسته بود، و نوشته که نامه با پیکی تندرو سوی یزید بن معاویه - لعن الله علیهما - فرستادند، و قصهٔ شما را برای او نوشتند. پیک در فلان روز بیرون رفت و فلان مدّت در راه است که می رود و فلان مدت در راه برگشتن و فلان روز به کوفه می رسد. پس اگر تکبیر شنیدید، به یقین دانید فرمان کشتن آورده است و اگر تکبیر نشنیدید، امان است و سلامتی، إن شاء الله.

به گفتهٔ علامه شعرانی ظاهراً این کاغذ را یکی از دوستان خاندان که از اخبار قصر عبیدالله آگاه بود، به سنگی بسته و در زندان پرتاب کرده بود. چون دو سه روز به بازگشت آن چاپار مانده بود، باز سنگی بیفتاد، و بر آن کاغذی بسته بودند با تیغ سر تراشی (که به گفتهٔ علامه شعرانی مقصود از آن برای ما مشخص نیست)، و نوشته بودند وصیت و عهد هر چه خواهید به جا آورید که فلان روز منتظر چاپاریم، و آن روز آواز تکبیر نشنیدند. یزید نوشته بود اسرا را به دمشق روانه کند.

علامه شعرانی بیان می دارد:

عوانه بن حکم بن عیاض کلبی مکتنا به أبی الحکم از علمای کوفه و عارف به أخبار و تواریخ و اشعار بود، و ابن ندیم ذکر او کرده است. وفات او در سال ۱۴۷ است، ۸۶ سال پس از شهادت سیدالشهداء علیه السلام، و دو کتاب در تاریخ نوشت: یکی موسوم به

کتاب **التاریخ**، و دیگر در اخبار معاویه و بنی امیه، و هشام بن محمد بن سائب که او نیز از مورخان بزرگ و نزدیک سیصد کتاب در مواضع مختلف از فنون تاریخ و ایام و أنساب تألیف کرد، از عوانه بسیار نقل کرده است. وفاتش در سال ۲۰۶ بود، و عوانه در جوانی خود حتماً مردانی را دیده بود که زمان شهادت امام حسین علیه السلام را درک کرده و عبیدالله زیاد را دیده بودند، و خبرش در غایت صحت و اعتبار است، و طبری نیز کتب آنان را داشت. پس در روایت مذکور تردید نمی توان کرد، و اهل بیت: در این مدت که نامه عبیدالله به دمشق برسید و خبر شهادت امام علیه السلام را بداد و برگشت، در کوفه ماندند، و هر چه پیک تندرو باشد و چابک، تا به شام رود و باز گردد، و عبیدالله اهل بیت را روانه کند، چهل روز می گذرد (شعرانی، ۱۳۷۴ق، ص ۲۲۹ - ۲۳۰).

والحمد لله رب العالمین

منابع

۱. شعرانی؛ علامه ابوالحسن (۱۳۷۴ق)، **دمع السجوم**، ترجمه: نفس المهموم محدث شیخ عباس قمی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ سنگی.